

«ماه های سرد زمستان»

چند شعر از: رُسالیا دِ کاسترو

ترجمه از: زهره مهرجو

۲۷ ژانویه ۲۰۱۸

ماریا رُسالیا دِ کاسترو "María Rosalía de Castro" (۲۴ فوریه ۱۸۳۷ – ۱۵ ژولای ۱۸۸۵) شاعر رُمانتیست اسپانیایی، متولد "گالیسیا" یکی از بخش های خودمختار این کشور، واقع در شمال غربی شبه جزیره ایبری بود.

قلم زیبای او که از وجودی عمیق و نگاهی حساس می تراوید، از رنج و اندوهی سخن می گفت که از دیرباز در پیرامون اش تنیده بود و ساکنین زادگاه وی به خوبی با آن آشنا بودند.

رُسالیا در کنار شاعران و نویسندگانی چون "ادواردو بوندال" "Eduardo Pondal" و "مانوئل کورس انریکز" "Manuel Curros Enríquez" به یکی از شخصیت های برجسته جنبش رُمانتیسم در گالیسیا – که امروزه از آن به عنوان رنسانس یاد می شود – تبدیل گشت.

«ماه های سرد زمستان»

ماه های سرد زمستان

که با تمام قلبم دوست شان دارم؛

ماه های رودخانه های جاری لبریز ...

و عشقی شیرین به خانه.

ماه های طوفان های وحشی،

تصویر درد ...

که جوانان را احاطه می کند

و شکوفه های زندگی را

می چیند؛ ...

بیبا، پس از برگ ریزان

و بگذار تا من

در میان برگ های فروافتاده بخوابم! ...

خوابی بسوی انحلال ...

و هنگامی که خورشید زیبای فروردین

لبخند زنان باز می گردد،

بگذار تا دیگر

نه بر آلام و رنج های من؛

که بر آرامش ام بتابد!

Cold Months of Winter

*Cold months of winter
That I love with all my heart;
Months of rivers that run full ...
And the sweet love of home.
Months of wild storms,
Image of the pain ...
That besets the young
And severs lives in bloom; ...
Come, after the autumn
That makes the leaves fall
And let me sleep among them! ...
The slumber of dissolution ...
And when the lovely sun
Of April returns smiling,
Let it shine upon my repose;
No longer upon my suffering!*

«سایه سیاه»

وقتی به رفتن تو می اندیشم،
سایه سیاهی مرا تنگ فرا می گیرد ...
تو با خنده استهزاء آمیزی
در برابرم ظاهر می شوی.

وقتی رفتن ات را تصور می کنم،
گویی تو همان خورشیدی
که طعنه زنان نگاهم می کند ...
و تو

آن ستاره رخشانی ...
و آن بادی، که ناله سر می دهد.

اگر نغمه ای هست
تویی که می خوانی،
اگر گریه ای؛ از توست ...
و تو، کلام رودخانه ای
و شبی - و سپیده دمی!

همه سو
تو.. در همه چیزی،
برای من و در من
زندگی می کنی
و هرگز ترک ام نخواهی کرد ...
سایه ای
که همیشه می پوشانی ام.

Black Shadow

*When I think that you have parted,
A black shadow overshades me ...
At the foot of my head pillows
You appear, making fun of me.*

*When I fancy that you've gone,
From the very Sun you taunt me ...
And you are the Star that shines
And you are the Wind that moans.*

*If there's singing it's you who sings
If there's weeping it's you who weeps ...
And you are the river's rumour
And the night—and the dawn.*

Everywhere you are in everything,

*For and within me you live
Nor will you ever leave me ...
Shadow that always shades me.*

«اکنون که غروب امید...»

اکنون ..
که هنگام غروب محزون و بی رنگ زندگی ام
فرا رسیده،
بگذار تا به سوی خانه سرد و بی فروغ من ...
آرام قدم برداریم،
چرا که نور سپیدرنگ روز
با نشاط خود
تلخ کامی مرا افزون نمی سازد:

خرسند.. پرندۀ بدطالع
لانه سیاه خویش را می جوید،
چارپای وحشی، در غاری پنهان آرام می گیرد ...
جسم بیجان در خاک ...
بینوا در فراموشی ...
و در شوره زارش
روح من!

Now That the Sunset of Hope....

*Now that the sunset of hope for my life
has sad and colourless come,
toward my dim dwelling, dismantled and chill,
let us turn step by step ...
for the white light of the day
with its gladness does not embitter me more:*

*Contented the ill-fated bird seeks its black nest;
well the wild beast to its hidden cave retreats;
the dead to the grave; the wretched to oblivion,
and to its wilderness my soul.*

«در بستر خارهای من»

من در بستر خارهایم،
تو در بستر گل های رُز و
پرهایت،
او که از شکاف عظیمی
بین خوشبختی تو و بیچارگی من سخن گفت؛
حقیقت را بر زبان می آورد ...
با اینهمه
من هرگز جای خویش را با تو
تعویض نمی کنم.

رُزهایی هستند
که مسموم و لکه دار می کنند،
و خاربن هایی سخت ...
در مسیر بهشت.*

I in My Bed of Thistles

*I in my bed of thistles,
You in your bed of roses and feathers,
He spoke the truth who spoke of an abyss
between your good fortune and my wretchedness.
Yet I would never change
My bed for your bed,
There are roses which envenom and corrupt,*

*and thistles on the road to heaven
though harsh to the flesh.*

«از خروش آهنگین امواج»

از خروش آهنگین امواج
و ناله باد ...
از نور لرزان گسترده بر جنگل و ابرها ...
از آوای پرندگان در حال عبور
و رایحه های ناشناس وحشی
که نسیم ربوده ...
تا درّه ها
یا قلّه کوه ها ...
فضاهایی هستند
که روح های مجروح از سنگینی دنیا
در آنها
پناه می یابند.

From the Cadenced Roar of the Waves

*From the cadenced roar of the waves
and the wail of the wind ...
from the shimmering light
flecked over woodland and cloud,
from the cries of passing birds
and the wild unknown perfumes
stolen by zephyrs ...
to the valleys or mountaintops,
there are realms where souls
crushed by the weight of the world
find refuge.*

توضیحات:

با تلاش در جهت حفظ مفهوم اصلی شعرها، ترجمه برخی قسمت ها با کمی تفاوت از متون انگلیسی آنها انجام گرفته است.

* با توجه به برخوردار بودن شاعر از وجدان عمیق اجتماعی، و احساسی که نسبت به مشکلات طبقه زحمتکش و فرودست جامعه – زنان و مردان – داشت، می توان دریافت که کلماتی چون "روح"، "بهشت" و مشابه آنها .. که عموماً در قالب متافیزیکی و غیرطبیعی به کار می روند؛ در شعرهای وی مفاهیمی ملموس و زمینی را می رسانند: "روح" حالات درونی انسان، و "بهشت" همان شرایط بهینه ای را به تصویر می کشد؛ که انسان پس از عبور از شرایط نامطلوب امروزی بنا خواهد نمود.

سایر منبع:

اشعار برگزیده از رُزالیَا د کاسترو:

<https://theinkbrain.wordpress.com/2012/02/02/rosalia-de-castro-selected-poems/>

لینک تصویر به همراه توضیح:

http://www.spainisculture.com/en/artistas_creadores/rosalia_de_castro.html

رُزالیَا د کاسترو، ویکیپدیا:

https://en.wikipedia.org/wiki/Rosal%3%ADa_de_Castro